

قلب مرا گواه تو بودی بروز وصل
 روزی که چون دو بیکر بایار تابشام
 گریستی خدای جهان لیک عشق را
 ای کاش دست من بگرفتی شعاع تو
 نور تو جان من برهاندی از این مفاک
 وین راه دور منزل دو صد هزار میل
 تو بهر من زمینی گردی بتازگی
 گه برستیخ کوه تو ام خوابگاه شب
 اینچامه رارشید چو مسعود سعادت گفت
 روزی که بود بهر راه و کامر شده
 گه در کنار بوده و گه در کمر شده
 هستی و بوده تو خدای دگر شده
 تا خوابشتن بدیدمی اندر تو در شده
 اورا بسوی چرخ برین راه بر شده
 در زیر بای خاک کی من بی سپر شده
 من بر فراز تو چو یکی بوالبشر شده
 گه در میان دشت تو ام رهگذر شده
 (ای ذکر خنجر تو بعالم سمر شده)
 (رشید یاسمی)

شعر عربی در تاریخ

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
 شعر مولد یا شعر عصر عباسی
 زبان شعر علوم انسانی

این موضوع شامل است بر تمام اشعار عربیه که در
 اقطار ممالک عربیه شرقیه و در بلاد اندلس از اواسط قرن هشتم
 تا اواخر قرن سیزدهم میلادی برشته نظم در آمده اند .
 عصر عباسی و مخصوصاً قرت اول آن عصر نهضت علمیه
 ناطقین بزبان عرب است : ناطقین بزبان عرب از آن گفتیم که
 توهم نرود این نهضت مخصوص عرب اصلی بوده و سایر ملل را که
 بحر بی تکلم با کتابت علوم کرده اند شامل نیست .

چه در حقیقت غیر عرب اصلی از این نهضت بیشتر سهم برده است . چنانچه نصاری سوریا و الجزیره پیشوایان تعریب و نقل علوم محسوبند و آنان علوم یونانیه را احیا کرده و با لباس لغت عرب در تمام بلاد و اقطار اسلامی مسکن دادند و تا کنون بر قرار مانده .

و نیز موالی یعنی مسلمین غیر عرب ، یا مولدون . یعنی کسانی که لغت عرب در آنها خانه کرده و بفرزندی آن لغت شب را بروز آورده اند مثل بسیاری از عجم و بربر و اسپان و سوریین و مصریین در میدان علوم طبیعی و مباحث فلسفیه و حرکات فکریه یکه سواران این میدان نهضتند . و اینان از آن سبب بفضل لغت عرب قائل و ثابت شدند که این لغت زبان سیاست و دین و ادبیات آن زمان بود و بواسطه قابلیت بزرگی که برای ترقی داشت بر سایر لغات برتری یافت و چنان فرزندان لغت دیگر را بخود جلب کرد که ابناء هر لغت پس از صباحی چند جز لغت عرب چیزی نمیدانستند و در جرگه فرزندان لغت عرب درآمدند و چنانچه بوده همیشه نیز زبان ادبی شرق ادنی و لغت آن لغت عرب خواهد بود .

این آمیزش عرب با غیر عرب باب خیر و اسعی بود از برای آداب عربیه مخصوصاً شعر عربی .

زیرا دور افتادگان عرب در بلاد عراق و شام و مصر با
 مدنیات تازه آشنا شدند که جز اسمی از تمدن عرب جاهلیت در
 آن نبود بدین سبب شعر عربی از منطقه بدویت خارج شد و
 کواکب علوم در آن رخشیدن گرفت و تاریک سرای زندگانی
 کهنه روشن گردید و ابناء عرب رانده شدند در راههای تمدن
 تازه حیرت انگیزی که ما الان آنرا بعصر طلائی عرب نام
 می گذاریم .

و پس از تحقیق مسلم میشود که این حالت يك حالت
 طبیعی است که از آمیزش روح شهید انگیز بر فکر یونانی با روح
 حساس و بلند عرب بیدار شده یا امتزاج عقل مبدع است با عقل
 ممثلی که در مبادی کنجکاوی کرده آیات حکمت و معرفت
 را از خزانه های وجود بیرون آورده است .

ولی با تمام عنایت عرب ^{شکاک علوم از آن و بطالاعت ترجمه} مترجمه علوم و فلسفه قدامت دیده
 نشده است که عرب ^{اشعار} آثار را ^{بترجمه} ترجمه و تعریب برداخته باشد
 و شاید علت آنست که تعریب شعر مشکل تر است از تعریب علوم
 و مخصوصاً در صورتیکه مترجم علوم از طبقه علماء و اطباء
 باشد نه از شعراء و علاوه بر این شعر یونانی و سایر امم قدیمه
 بر است از خرافات آلهه و افسانه های شجاعان قدیم و غالباً
 با مبادی اسلامی منساقض است و از این سبب قابل تعریب
 نداشته اند .

بهمین سبب شعر عربی منحصر در غنائی و اسالیب آن باقیمانده حتی در اوزان آن هم از راه تفنن تفسیری راه نیافت جز اینکه اهل اندلس فن توشیح و ترصیح و زجل را اختراع کردند بدون اینکه از غنائی خارج شوند.

هیچ شاعر عربی از شرقی تا اندلسی کوشش نکرد که جنگنامه یا يك سلسله از انواع فروسی و روائی را منظوم دارد چنانچه شعرای یونان کرده اند و فردوسی شاعر ایران هم مفاخر و مناقب قوم خود را بنظم اثبات داشته است.

بلکه شعرای عرب اکتفا کردند بنظم قصیده ها و غزلهای مهیج عاطفه انگیز و اینکار را بنهایت خوبی و جمال انجام دادند. هرگاه در تاریخ شعر و ادب در تمام ملل و امم آزاد غور کنیم می یابیم که برای شعر فروسی در نزد آنان مقام و منزلتی بزرگ است و بسا جنگنامه های بزرگم گریه انگیز منظوم داشته اند برای یاد آوری از شجاعان و زنده کردن تاریخ قومیت آنان از چیزهایی که آن ملل را بر می انگیزد بر اقتداء به آن ابطال و شجاعان.

مقصود از این بیان تنها مدح شخصی و فردی نیست که اکثر اشعار عرب در آن واقعه شده بلکه مقصود مصور ساختن زندگی بزرگ و با شرافت است بطوریکه جاذب نفس و محرک وجدان و در مردان باعث تولید طلب معالی و حب اقدام بکارهای بزرگ گردد.

این راه برای شعر عربی بس وسیع است زیرا شجاعان
تاریخی عرب فراوانند بلکه وجود مردان شجاع صدرالاسلام برای
این مقصد کافی بوده و از همه آنان گذشته در مردان بزرگ
عصر عباسی اشخاص بزرگی هستند که میتوان آنان را موضوع
چنگ نامه ها و قهرمان افسانه های شاعرانه قرار داد بطوریکه
نفوس را بر انگیزاند و در دلها تأثیر باده ناب در سر
داشته باشد .

من میگویم شعرای عصر عباسی در شعر غنائی بسر حد و نهایت
خوبی رسیده اند و مبالغه آنان در مدح بزرگان و اطناب سخن
تا درجه غلو منفور و قابل خورده گیری است و تا کنون شعرای
ما باین درجه غلو متمسک نشده اند .

ولی با این همه غلو اشعار آنان بلباس طرفه و تازه مزین

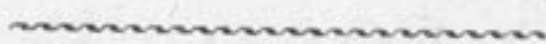
و پوشیده شده که چشم عقول را خیره میسازد .

برای شعر این عصر امتیاز دیگری هم نسبت باشعار پیشینه است

که یکقسمت بزرگ از آن راجع است بنظر و فکر در وجود و زندگی

چنانچه در اقسام و وجوه ذیل که از اشعار آنان استخراج شده

است دیده میشود و آن اقسام این است .



(قسم اول)

(انداختن دنیا و اهتمام باحزاب)

این فکر در اشعار قدیم هم دیده میشود ولی در هیچ عصر
از اعصار بوسعت و تعمق عصر عباسی نبوده و پیشوای این راه
(ابوالعاهیه) است. چه او است که زندگی دنیا را بصورتی وسریع الزوال
در انظار جلوه داده و انظار را متوجه بزندگانی جاوید آخرت میسازد
زهدی را که اینگونه اشعار ایجاد میکند ممکن است پس از یاس
بوصول دنیا باشد. زیرا حقیقت بی ربی است که شعر در باطن دانا
موجد چیزهای بزرگ میشود که بدانها ارتقاء نفس و زهد و کناره
جوئی از دنیا و عواطف قناعت و تقوی و نیکوکاری حاصل میگردد.

ابوالعاهیه . شوم گوی صرف . و قال بد زن . نبوده

چنانچه از فلسفه بد بینی که اروپائیان (پسی میسم)
نام گذاشته اند مفهوم میگردد. بلکه شیخ با ورع و تقوایی است
که اهتمام بماورای دنیا دارد و از دنیا بی نیاز است پس او قانع
بخدا . ناظر بخدا و رجوع کننده بخداست و دنیا در نظر او یک
خانه فانی و رهگذر موقتی بیش نیست .

(۲)

(فساد حیات و وجود)

آغاز این فکر مختلف است: مبدئی اول است با این نظر که

او خراب میکند و آباد نمیسازد. این نوع سخن هستی را تقیح میکند بدون اینکه بخلود و آخرت تشویق سازد.

پیشوای اصحاب این فن ابوالعلاء معری است که همیشه نظر او در عالم هستی يك حالت شری می بیند که انسان در آن فرو رفته و واجب میسازد که از شر این زندگی و هستی بسرعت هرچه تمامتر ، باید خارج شد .

ابوالعناهیة ، باخرت و الوهیت شدید الاعتقاد است اما ابوالعلاء کثیرالشک و سست یقین است و بد بینی و شوم گوئی افکار او را سر تا پا فرو گرفته است .

شک نیست در اینکه معری ، باریک فکر و تند نظر و برتر از ابوالعناهیة است در شعر ، ولی معری خراب کننده و بنیان کن است چنانچه گوئی شعر او سبلی است در باصلابت و بر تمام مظاهر وجود طغیان کرده و از بنیان همه را می کند .

پس نه دین و نه ریاست و نه رواج و نه چیز دیگر از اعمال مردم بعقیده (معری) قابل آن نیستند که انسان برای آنها افسوس بخورد یا زندگی بخواهد ، و نیز آخرت در نظر معری آن صورت های محسوسه نیستند که ابوالعناهیة و پیروان او مصور کرده اند بلکه آخرت در نزد معری يك سرآب شبیه است که حقیقت آن از دور درك نمیشود .

ابوالعلا بین تمام شعرا ممتاز است باینکه یا صراحت شدید حملات بی در پی بر نظامات بشری میبرد. گوئی تیشه تندی بر دست گرفته و پیرامون درختان باغ و جود دور میزند نه تنها برای قطع شاخه های فاسد و زیادی بلکه تا درختان را از ریشه برکنند و بزندگی آنها خاتمه دهد.

این است فلسفه تشام و بد بینی که در اشعار عرب راه یافته و با بزرگترین مظاهر خود در زندگانی شاعر معرّه ظاهر گردیده ولی با اینهمه نمیتوان ابوالعلا را در زمره خارج شده گان از دین شناخت. زیرا زهد حقیقی و اخلاص عمیق او بزرگترین دلیل است بر نفس پاک قدسی او که به آتش فکر بر افروخته شده است. تلخی نفس و شکوک او نیست جز یک مرارت عقلی که همواره صاحبان عقول فکر انگیز بدان واقف میگردند و چیز هائی است که از زبان و خامه آنان سیلان ^{شده} کند و در افکار آنان ظاهر میگردد و تمام ذرات وجود در نظر آنان باطل محض مصور میشود که هیچ خبری در آنها نیست.

(۳)

(غناء روحانی)

این روش و مذهب متصوفین است و شعر قارض در این روش از

سایر شعرا امتیاز دارد و پیشوای شعرای حب الهی او است.

ظاهر آنستکه این فکر در شعر عربی از هندوستان و فارس داخل شده است و امتیاز این شیوه از شیوه‌های فوق آنستکه این روش نفس بشری را يك وجود قائم بذات نمی بیند بلکه او را يك قطره از دریای وجود می‌شناسد و غایت وجود را آن میدانند که این قطره بدریای الهی پیوندد و در آن فانی گردد. مقصود ما در این مقام شرح این مبدء روحانی و وصف ارکان اساسی و ذکر علاقه این مبدء بقناء روحانی در نزد هندو و فارسیان نیست. بلکه غرض توجه انظار است بسوی این مبدء از حیث آنکه مظهري است از مظاهر شعر در عصر عباسی.

برای شعر مولد صفات و خصائص دیگری هم هست گرچه شعر مولد در این صفات منقسم نیست.

از جمله چیزهایی است که شهری شدن اسلام تولید کرده مانند وصف مجالس طرب و شکار و قصور و آنچه در آن یافت میشد از نعمت‌های گوناگون در زمانیکه ثروت و غلام و کنیز و اسباب لهو و لعب بسیار بود: این نوع شعر وصفی بر دو قسم منقسم میشود.

(۱) وصف رخسارهای نیکو و کسانیکه در این موضوع داد سخن داده فراوانند یکی از آنان (بحتری) است که شعر او بسلاسل‌الذهب موسوم شده است بسبب رونق و جمالی که در وصف و تعبیر دارد و یکی از آنان نیز صفی‌الدین حلی است. و غیر از

ایشان هم بسیارند .

(۲) وصف مجالس لهو و طرب . پیشوای این طریقه ابونواس صاحب خمربات مشهوره است و پیروان او یکدسته بزرگ از شعرا هستند که هر گاه از جاده ادب خارج نشده و به سبک گوئی و رکبک رانی نپرداخته بودند اشعار همه چون آب صافی و شراب کهن عقول را مست و عواطف را رقص میگرد .

در این طبقه طایفه دیگری از شعرای مولدین هستند که بسوی امثال و حکم گرائیده و زینت عقد سخن قرار داده اند و از این سبب این عصر که مولد اشعار حکمت آمیز است بر اعصار دیگر تفوق یافته و هر کس قصائد حکیمه و از جوزه های جامعه این عصر را بخواند مقام بلند آنان را در این باب درک خواهد کرد .

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

و نیز شکی نیست که بزرگترین شعرای حکمت سرا ابوالطیب متنبی است و اوست که مجربات زندگانی را که روزگار بصورت مثل سایر در آورده است قرین اشعار خود ساخته و بجای آنکه بطرق کرات از دنیا و ذم نفس و آرزوها گراید بر عکس زندگانی را از وجهه عملی برای ما مصور ساخته و عواطف انسانی و طبیعت او را با قلم دقت بتشریح پرداخته است .

و در همان حال که می بینم در میانه شجاعان غبار انگیز

عرصه هیجا است یا در مجالس ملوک تا سر حد غلو مداحی میکنند. یا بر سر قبر محبوب سیل اشک میفشاند می بینیم که در میان درهای شعر خود امثال و حکمی برا کفنده است که حکیمان را راهنما و دانشمندان را پند گرانها است.

هر چند شعر عربی در تمام اطوار و ادوار دارای حکم و مواعظ بوده ولی در هیچ عصر در این راه بسر حد کمال نرسیده جز در عصر متنبی بواسطه اشعار وی که معانی بلند را لباس رسای پند در پوشیده و در قلوب جایگیر و در نفوس مؤثر و خواننده را در عین اهتزاز و طرب بلکه در بجهوجه مجلس جام و کام از خود بیخبران را آگاهی می بخشد.

این روح فکر و عمل که متنبی و امثال او ممثل کرده اند عصر عباسی را ممتاز میسازد بدو چیز یکی آنکه دولت عباسی بمقام نضج و پختگی اجتماعی بالغ شده دوم آنکه مبادی علمیه بسر حد انتشار رسیده است.

خلاصه سخن آنکه شعر قدیم و شعر مولد با اینکه در اکثر صور حیات شعری شرکت دارند هر کدام نیز خصایصی با خاصه دارند که دلالت بر حالت اجتماعی عرب آنزمان میکنند.

شعر قدیم. دفتر عواطف زمان بدویت و دیوان روح عربیت است و شعر مولد شعر حیات شهری و اجتماعی عرب یا مظهر امتزاج اخلاق عرب با دیگران است در هنگام آبادی دولت عرب.

(شعر اندلسی)

در اینجا لازم است که چند کلمه هم در شعر اندلسی سخن
رانیم زیرا شعر اندلسی اگر چه از اشعار مولد محسوب است و
مصدق اغلب چیز هائی است که مذکور داشتیم اما دارای خصایص
دیگری است که بطریق اجمال به آنها اشارت میرود .

از جمله رقت و لطافتی است که شعر اندلسی در وصف باغ
و گلستان و آبشار و دجله بکار برده یا عواطف و احساسات را
شرح داده است .

اهل اندلس با اتفاق نویسندگان در این قسمت استادانند و
اشعار آنان همه شرح حال و بیان چیز هائی است که نفوس
گویندگان در آنها واقع شده . و بواسطه رقت فکر و بازگشت
بجمال طبیعت در میان آب و سبزه ها برای شعر خود اوزان
خاصه وضع کرده اند که اهم آن اوزان (موشح) است .

دانای بصیر در اشعار اندلسی صور خیالی باغ و بستانها را
که گویندگان حریص بوده اند بقیام در آنها بچشم می بیند .

پس در واقع صنعت زجل و توشیح و ترصیع آنان همان صدای
عواطف و احساسات است که با انهار و سرچشمه ها جوشیده یا گلهائی
است که در سایه اشجار نمو کرده است و در حقیقت این اوزان گوناگون
همان عواطف و دوستی های مختلفه طبیعت است که بحکم مقتضیات

خاصه ایجاد میشود ، از این سبب می بینیم که در اینزمان هم اوزان نازه و مقاطیع نو از قبیل مرصع و موشح و مسط ابتکار میشود بتقلید طبیعت ولی چون تقلید با طبیعت برابر نیست از آنرو مقبول طباع نمی افتد .

اگر برسیده شود که چرا اندلسی تنها باین تفنن در اوزان اختصاص یافت میگویم : برای این اختصاص اسباب بسیار است که در مقام نمی گنجد و مهمترین آن اسباب طبیعت بلاد و طبیعت مردم و کیفیات مخصوصه عمران و شهرها است .

(انیس الجوری المقدسی)

((آثار نسوان))

پرویشگاه علوم (شعر) نشر

رتال جامع علوم (غزل)

گر بگویم که جز از عشق تو کامم بادا محو از دفتر عشاق تو نامم بادا
 مسلکم نیست بجز عشق و مرامم جز وصل رام بکروز در این دشت مرامم بادا
 اگر اندیشه در مان کنم از درد غمت لذت ناوک عشق تو حرامم بادا
 ساغر لعل لب پر ز مدام است مدام بر لب این ساغر گلرنگ مدامم بادا
 سوی می بالب میگون نو گردست برم خون دل در عوض باده بجامم بادا
 گر بخاکم بکشد یا بکشد در بر خویش هر چه بادا بکف دوست زمامم بادا